

## شك و شكاكيت

### در فلسفه

سبب پیدایش شك و تردید در صحت اصول و مبانی فلسفی یا علمی رائج و مقبول هر دوره، بطور کلی دو چیز است یکی آنکه این اصول و مبانی، موجب استقرار يك نظام اجتماعی غلط یا فاسد شده باشد که متضمن جور و ظلم و بی عدالتی است و دسته‌ای از مردم اصلاح طلب برای برانداختن نظام اجتماعی موجود و تبدیل آن به نظامی احسن و اصلح آن اصول و مبانی را انکار کنند و در صدد القاء شك و متزلزل ساختن عقائد مردم نسبت به آنها بر آیند تا کم کم سستی اعتقاد اکثریت موجب ضعف آن اصول و مبانی گردد و در نظامی که بر آن استوار بوده است فتوری حاصل شود تا تحمل حملاتی که برای واژگون ساختن آن خواهد گردید و در نتیجه سرنگون گردد و جای را برای نظام نو تر و بهتری خالی کند.

سبب دیگر تماس و برخورد با عقائد مختلف و متنوع است که صاحبان عقائد و آراء معینی را از خواب غفلت جزمی و تعبدی خویش بیدار می سازد و آنها را متوجه می کند که در عالم، اصول و عقائد دیگری غیر از آنچه ایشان بدان خو کرده اند و ثابت و لایتنغیر می شمارند وجود دارد و هر دسته بدانچه دارد دل خوش است و از آنچه سایرین دارند روی گردان. کل حزب بمالدیهم فرخون، از اینجا نسبت به عقائد سابق خویش شك می کنند و صحت و ثبات آنها را مورد تردید قرار می دهند.

از این مقدمه معلوم می گردد که آنچه مورخان فلسفه گفته اند که رواج شك فلسفی همیشه دلالت بر فساد نظام اجتماعی و لزوم تغییر آن می کند درست نیست زیرا ظهور مذهب شك در فلسفه موجب دیگری هم دارد که در بالا به آن اشاره شد و حق اینست که بگوئیم شكاکیت نیز مانند کلیه امور دیگر همیشه يك سبب و علت ندارد و پیدایش آنرا موجبات متعددی است که از جمله مهمترین آنها همانست که ذکر کردیم و این را از غرائب طبیعت و ذهن انسان می توان شمرد که در همه چیز مایل به حصول وحدت است و علت واحد را به علل کثیره ترجیح می دهد چنانکه بعضی محققان این تمایل را به وحدت نفس و شخصیت انسان نسبت می دهند و می گویند انسان چون خود يك واحد است و منشأ آثار و اعمال، پس برای امور طبیعی هم فطرتمایل است به يك منشأ واحدی قائل شود و از کثرت و تکثر بالطبع تنفر دارد.

باری مبداء تاریخ پیدایش مذهب شك قدیمی است هم در هندوستان بوده و هم در یونان، و چون اول کسی که آنرا در یونان به طور مضبوط و به عنوان عقیده ثابتی عرضه کرده « فیرون » هم دوره اسکندر مقدونی است و روایت کرده اند که جزو لشکریان او به هندوستان رفته است احتمال اخذ و اقتباس یونانیها از هندیها بیشتر می رود یا بالعکس بهر حال فیرون ( ۳۶۰ ق . م . ) می گفته که انسان باید از خود سه سؤال بکند اول

اینکه اشیاء و اعیانی که در عالم می بینیم چیستند و چگونه ساخته شده اند ؟ دوم اینکه انسان چگونه با این چیزها مربوط است و علاقه اش از چه قبیل است ؟ سوم اینکه وضع و واکنش انسان نسبت به چیزها و امور عالم چگونه باید باشد . در جواب سؤال اول می گوید ، از کنه و اصل اشیاء هیچ علم و اطلاعی نداریم ، آنچه می بینیم ظواهر و نمودهای آنهاست نه باطن و نفس الامر ، و از حقیقت و جوهر آنها بی خبریم . يك چیز واحد در نظر دو نفر شخص مختلف متفاوت جلوه می کند ، لذا نمی توان به جزم و یقین گفت فلان عقیده درست است و خلافتش حتماً غلط و نادرست . پس فقط نظر و عقیده و رأی و گمان در عالم میسر است اما علم یقین و قطعی غیر ممکن ، و مرد عاقل باید نسبت به همه اشیاء و امور تعلیق حکم کند و درباره هیچ چیزی حکم جازم و قطعی ندهد فیرون و بیروانش هیچوقت نمی گفتند فلان چیز فلان طور است بلکه می گفتند به نظر من چنین می رسد و به عقیده من چنان است و شاید که چنین باشد و ممکن است چنان نباشد .

پس از فیرون در اواخر دوره کلاسیک یونان قرن نهم پیدایش شد که مردی نقاد و دارای ذهنی وقاد بوده و آنچه گفته است اگر درست روایت کرده باشند در حقیقت پیش در آمد انتقادات حکمای شکاک دوره های جدید اروپا است . مثلاً گفته که هیچ چیزی را نمی شود به برهان ثابت کرد زیرا نتیجه باید از مقدمات حاصل گردد و اثبات مقدمات خود محتاج به برهان است و این مستلزم تسلسل است و باطل . دیگر اینکه انسان هرگز نمی تواند صحت تصورات و ادراکات خود را ثابت کند و شباهت آنها را با اصل اشیاء و اعیانی که موضوع این ادراکات و تصورات هستند تطبیق نماید تا درباره اصل و بدل حکم کند زیرا این کار مستلزم آنست که انسان از حدود ذهن و عقل و ساختمان طبیعی خود فراتر نهد و این بالبدیهه محال است پس انسان چیزی جز اشباح و نقوش و صورتی از اشیاء را نمی بیند و نمی داند آنچه می بیند با آنچه در واقع موجود است تا چه حد شباهت دارد .

فلسفه ارسطو تا مدتی تعلیمات شکاکان را تحت الشعاع قرار داد . اما انقلابات زمانه و تغییرات سیاسی و اجتماعی و شکست های یونان و تسلط رومیان بر آنها موجب پیدایش فلسفه های اخلاقی گردید که به علم و فلسفه فی نفسه توجه نداشتند و مقصودشان بیشتر یافتن راهی برای تسلی دادن ارواح خسته و نفوس پژمرده مردم شکست خورده یونان بود . از اینرو می بینیم که فلسفه رواقی و عرفان نوافلاطونی پیدایش می شود . تسلیم و سلامت نفس و سکون طبع و بی اعتنائی به وقایع عالم و تجرد و انزوا و گوشه نشینی یعنی خلاصه آنچه بعدها در ایران به نام درویشی معروف شد ، پدید می آید و مقارن آن شکاکان دوباره سر بر می دارند و مردم را از «لفاظی» های فیلسوفان و «قلمبه بافی های» حکیمان بر حذر می دارند . بزرگترین آنها سکتوس امپیریکوس<sup>۱</sup> معاصر سیرون خطیب معروف رومی است . این شخص کتابی درباره فلسفه شك نوشته است موسوم به «رد بر ریاضیون» . اهمیت کتاب او بیشتر در اینست که نخستین بار موضوع علت و معلول را



تحقیقاً مطالعه کرده است و به این نتیجه رسیده که موضوع علت و رابطه میان علت و معلول است به نحوی که فیلسوفان مشاء گفته اند خطا است و چنین نسبت و رابطه ای را میان امور عالم به هیچ وجه نمی توان ثابت کرد. خلاصه نکاتی که از زمانهای قدیم مورد نظر شکاکان بوده است و در نفی امکان علم یقین و قطعی بر آنها تکیه می کرده اند می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱ - ادراکات حسیه کلیه موجودات زنده بایکدیگر تفاوت دارد.
- ۲ - در میان خود افراد انسان اختلاف جسمی و طبعی و ذهنی موجب می شود که اشیاء و امور عالم در نظر آنها به اختلاف جلوه کند.
- ۳ - حواس مختلف انطباعات حسی مختلفی از شیء واحد در ذهن ترسیم می کنند مثلاً سیب را شامه خوشبو ذائقه شیرین و مطبوع و چشم سرخ و زرد حس می کند و معلوم نیست کدام حقیقت سیب است؟
- ۴ - در مورد يك فرد انسانی اختلاف احوال او در مواقع مختلف سبب می شود که حکم او نسبت به اشیاء و اعیان، متغیر باشد.
- ۵ - همان اشیاء در مسافتات مختلف و در اوضاع مختلف به نظر، دیگرگون می آیند.

- ۶ - ادراک حسی هرگز مستقیم نیست بلکه همیشه بالواسطه است.
- ۷ - اشیاء بر حسب مقدار و رنگ و حرکت و درجه حرارتشان مختلف می نمایند
- ۸ - صورت شیء واحد قبل از اینکه نزد ما مأنوس و آشنا شود با آنچه بعد از انس و آشنائی با آن در نظر می آید تفاوت دارد.
- ۹ - علمی که حکما ادعای حصول آنرا دارند عبارت است از قضایای منطقیه و قضایای منطقی جز حمل معمولی بر موضوع نیست که در واقع القاء نسبت بین اشیاء یا بین انسان و اشیاء است ولی کنه و ماهیت اشیاء را فی نفسه هرگز بیان نمی کند.
- ۱۰ - عقائد و رسوم مردم در هر دیاری و در هر زمانی تغییر می کنند.

با این مقدمات چنین می گفتند که حقیقت مطلق در دنیا وجود ندارد و اگر موجود است عقل بشر را بدان دسترس نیست. هر چه می بینیم از دریچه چشم حس خود می بینیم. همه امور نسبی است و انسان خود مقیاس و میزان همه اشیاء می باشد و این همانست که اول مرتبه غورجیایی سوفسطائی عنوان کرد و افلاطون در رسالات خویش موضوع بحث بین سقراط و سوفسطائیان قرار داد، و هنوز هم نزاع بین این دودسته فیصله نیافته و در هر دوره ای طرفداران حقیقت یا حقائق مطلق و قائلین به نسبت امور و عدم امکان حصول علم حقیقی، ادله و براهین خود را به مدد کشفیات و معلومات جدید علمی و فلسفی تجدید می کنند و جنگ را با سلاحهای تازه ادامه می دهند.

در دوره هزار ساله میان انقراض دولت روم غربی و فتح استانبول به دست سلطان محمد فاتح که به قرون وسطی معروف است، به واسطه سلطه فکری کلیسا و تعصب دینی در اروپا از شك و شکاکان اثری نبود و یکی دو نفر که بعد از جنگهای صلیبی و تماس فرنگیان

با فلسفه و افکار اسلامی ظاهر شدند بیشتر از لحاظ دینی شكاك بودند تا از نظر فلسفی و آن احاطه و پختگی فکری را که در مبنای مسلم فلسفه شك آوردند، نداشتند. کسانی که در اواخر این دوره مانند سیکر ایتالیائی و راجر بیکن انگلیسی و غیره تحت تأثیر بعضی فلاسفه اسلامی و یهودی به مخالفت با ارسطو برخاستند و جانب علم تجربی و روش استقرائی را گرفتند در حقیقت شكاك به معنی فلسفی نبودند بلکه پوزیتیویست یعنی ضد شكاك و از مکتب اصالت ثبوت و تحقق بشمار می رفتند.

با همه شهرت و معروفیتی که شك دکارتهی پیدا کرده است، دکارت را هم در شمار شكاکان نمی توان آورد زیرا شك او حقیقی و نهائی نبوده است بلکه طریقی و آلتی بوده. بدین معنی که شك را مبنای استقرار یقین و وسیله اثبات امکان حصول علم، قطعی قرار داده است، در قرن هفدهم اختراعات صنعتی و اکتشافات علمی راه را برای غلبه روش استقرائی باز کرد و تأثیر تعالیم بیکن و هابز مخصوصاً در انگلستان اذهان مردم را در پذیرفتن فلسفه حسی و تجربی آماده کرد. چنانکه بعد از ظهور نیوتون و طرح فرضیه جاذبه عمومی که علم فیزیک به موجب آن بر اساس مکانیکی استوار شد به فاصله کمی جان لاک کتاب مشهور خود را در باره «فهم انسانی» نوشت و پایه مکتب تجربی و حسی انگلیسی را بنا نهاد لاک تصورات فطری و ماقبل تجربی را نفی کرد و منشأ علم انسان را منحصر به حس و تجربه دانست. پس از او «بارکلی» به باطل جوهر پرداخت و در وجود، جوهری به نام جوهر جسمانی یا ماده سخت تشکیک آورد. دلایل عدیده و محکم در رد آن اقامه کرده تحوی که تا به امروز هنوز نتوانسته اند به برهان عقلی، دلایل او را رد کنند. معروف است وقتی جانسون نویسنده بزرگ انگلیسی دلایل بارکلی را در رد ماده شنید پای خود را به سنگی زد و گفت بهترین پاسخ مهملات بارکلی دردی است که اکنون در پای خود حس می کنم و این شبیه به قول استاد ابرائی است که پس از اقامه هفتاد دلیل بر اینکه در حوض مسجد آب نیست در پاسخ شاگردان خود که از او جواب این استدالات و معالطات را خواستند دست در حوض کرد، کفی آب درآورد و گفت جوابش اینست.

باری لاک و بارکلی هر دو به منزله پیشروان شكاك اعظم فلسفه غربی یعنی «هیوم» بودند این مرد از اعجوبه های عالم به شمار می آید، در ۲۸ سالگی کتاب شاهکار فلسفی خود را موسوم به «رساله ای در باب طبیعت بشری» نوشت و تا آخر عمر خویش جز اینکه آنرا ملخص کند و به اسم «تحقیق در باب فهم انسان» مجدداً منتشر سازد و یکی دو رساله درباره اخلاق و رد عقائد دینی بنویسد، کار دیگری انجام نداد ولی همین کتاب و ملخص آن هر دو در عالم فلسفه غوغائی به پا کردند که بزرگترین فیلسوف ایدئالیست غرب یعنی کانت برای رد عقائد هیوم و به قول خود نجات علم و اخلاق از شر شکاکیت مجبور شد شاهکار معروف خود موسوم به «نقد عقل خالص» را بنویسد و امروز بسیاری از فیلسوفان مکتب انگلیسی معتقدند که کانت با همه نبوغ و عظمت از عهده جواب دادن به ایرادات و اشکالات اساسی هیوم بر نیامده است.



اهمیت هیوم از این جهت است که عقائد او مستقیماً یا بطور غیر مستقیم مبداء چند نهضت فلسفی مختلف گردیده است از طرفی پیروان خود او در انگلستان تا مدتی تحت الشعاع ایده نالیزم کانت بودند. ولی در اوائل قرن بیستم به رهبری مور<sup>۱</sup> و راسل<sup>۲</sup> دوباره قوت یافتند و مکتب جدید پوزیتیویسم منطقی<sup>۳</sup> که درباره آن مناقشات بسیاری شده است و می شود از اخلاف مستقیم فلسفه هیوم است. از طرف دیگر کانت و ایده نالیزم آلمانی را می توان نتیجه اصطکاک فلسفه عقلی قدیم با مکتب حسی تجربی انگلستان دانست و وقتی در نظر بگیریم که کانت راه را برای هگل صاف کرد و هگل کسی است که کارل مارکس معروف اقلاناً از لحاظ روش و اسلوب علمی و منطقی از او الهام گرفته، آنگاه اهمیت واقعی هیوم معلوم می گردد. يك نهضت شبه فلسفی دیگری هم از برخورد میان هیوم و ژان ژاک روسو نویسنده فرانسوی معروف پیدا شد که حقیقتاً و مجازاً از اصطکاک افکار این دو مرد حاصل گردید. زیرا روسو از رفقای نزدیک هیوم بود، که عاقبت کارشان به نزاع و مشاجره کشیده و روسو در مقابل دلائل متقن و فلسفی هیوم چنان مستأصل شد که عاقبت به نفی حکومت عقل فتوی داد و ذوقیات را پیش کشید و به احساسات و عواطف متوسل گردید و راه را برای نیچه و امثال او باز کرد. در مقاله بعد مختصری از فلسفه هیوم و تأثیر تعالیم او در عقائد اصحاب تحقق منطقی جدید سخن خواهیم گفت. در خاتمه لازم دانستم از غلط چاپی که در مقاله گذشته واقع شده است معذرت بخواهم عنوان کتاب آقای شهابی «بود و نمود» در هر دو جا به خطا «بود و نبود» چاپ شده بود. از خوانندگان محترم خواهشمندم تصحیح فرمایند زیرا در معنی آن مؤثر است بود و نمود در فارسی برای بیان مفهوم وجود و ماهیت بکار می رود که بحث مهم و معروف جواهر و اعراض کتاب های فلسفی و حقیقت مطلق و متعین حکمای اشراقی است و اصل آن به افلاطون باز می گردد. ولی در تمام ادوار فلسفه این مبحث مورد نظر بوده است و هنوز هم در قرن بیستم مهم ترین بحث فلسفه بشمار می رود زیرا آنچه امروز به عنوان «معرفة العلم»<sup>۴</sup> مصطلح است در حقیقت همان بحث قدیمی حقیقت وجود و ماهیات مختلف است و امکان اینکه انسان به کنه اشیا کماهی می تواند برسد یا فقط عوارض و آثار ظاهری را می بیند و درک می کند «براولی»<sup>۵</sup> انگلیسی نیز که از فیلسوفان ایده نالیست معروف اوائل قرن بیستم است کتابی دارد به اسم «بود و نمود»<sup>۶</sup> و در آن دلائل مکتب ایده نالیست را چنان خوب خلاصه و بیان کرده که اکنون از مراجع عمده دانشجویان فلسفه غربی گردیده است.

منوچهر بزرگمهر

Moore - ۱

Russell - ۲

Logical positivism - ۳

Epistemology - ۴

F. H. Bradley - ۵

Appearance and Reality - ۶